

نیم‌نگاهی به تاریخچه و وضعیت امروز متدهای آموزش زبان فرانسه

کاظم کردوانی^۱

سیاسی و اجتماعی آن زمان فرانسه - دوران ریاست جمهوری ژنرال دوگل - در ارتباط بود. از همین روست که پس از جنبش عظیم دانشجویی ماه مه ۱۹۶۸ در فرانسه، چرخشی بزرگ در جامعه فرانسه اتفاق می‌افتد و به تبع آن چرخشی در سطح علمی نیز رخ می‌دهد. انعکاس این چرخش در زمینه آموزش بسیار چشمگیر است و اثر چرخش اتفاق افتاده در حوزه آموزش، سریعاً در متدهای آموزشی زبان فرانسه دیده می‌شود.

اواخر سالهای ۱۹۶۰ و اوایل ۷۰، دومین نسل متدهای سمعی و بصری به بازار می‌آیند که نخستین آن متد *De Vive Voix* (در سال ۱۹۷۲) است. این متدها نیز به‌رغم جنبه‌های مثبت‌شان در مقایسه با متدهای نسل اول، به نوعی در چارچوب نظریه ساختارگرایی باقی ماندند و "متدهای تحلیلی"^۵ بودند که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

اوایل سالهای ۷۰ در فرانسه نظریه‌های جدید زبان‌شناختی نوآم چامسکی، زبان‌شناس برجسته آمریکایی، بر نظریه‌های زبان‌شناختی زبان‌شناس بزرگ فرانسه، آندره مارتینه، غالب شد که، به یک مفهوم، انعکاس اوضاع اجتماعی فرانسه نیز بود، چون یکی از هدفهای مهم جنبش ماه ۶۸، مبارزه با "ساختار" جامعه و تفکر "ساختاری" کم‌انعطاف بود. چامسکی با مطرح کردن دو مفهوم اساسی "ساختار در سطح" و "ساختار در عمق"^۶ اساس متدهای پیشین را دگرگون کرد. چامسکی، برخلاف نظریه‌پردازان

است که دیگر نمی‌تواند زبانی را به ملتی تحمیل کند و مردم کشورهای رسته از استعمار در انتخاب زبان خود مختارند.

بر همین اساس و بر اساس سیاست جدید دولت فرانسه، طی سالهای ۱۹۴۹-۱۹۵۰ تحقیقی بسیار معروف درباره "فرانسه پایه"^۳ انجام می‌شود. هدف این تحقیق فراهم کردن وسایل لازم پایه آموزش کارساز، یعنی مفید زبان فرانسه، برای تهیه‌کنندگان متدهای آموزشی و اداره‌کنندگان مراکز زبان و استادان زبان فرانسه است. این تحقیق که به طور اساسی بر توصیف زبان شفاهی فرانسه استوار شده و به زبان نوشتار بی‌اعتنا بود ماده اصلی و اساس متدهای آموزشی زبان فرانسه در آن دوره قرار گرفت و به صورت متدهای سمعی و بصری عرضه شد و نخستین آن (همان روش حاوی داستان آقا و خانم در پیک‌نیک) در سال ۱۹۵۶ به بازار آمد.

پیشزمینه فکری این متدها براساس نظریه‌های زبان‌شناختی سه تن از بزرگ‌ترین زبان‌شناسان دهه‌های اول قرن بیستم بنا شده بود: فردینان دو سوسور، شارل بایی و پتار دو گوبرینا^۴، و اساساً ساختارگرایانه بود.

در واقع، متدهای آموزش زبان فرانسه رابطه‌ای بسیار تنگاتنگ با نظریه‌های زبان‌شناختی حاکم بر هر دوره دارند و نظریه‌های زبان‌شناختی نیز با اوضاع سیاسی-اجتماعی هر دوره مرتبط‌اند. به همین علت، متدهای آموزش زبان فرانسه آن دوران تحت تاثیر شدید نظریه ساختارگرایی‌اند که با ساختار قوی اوضاع

در یکی از متدهای آخر دهه پنجاه میلادی^۲ صحنه‌ای هست که خانم و آقای فرانسوی را نشان می‌دهد که در روز یکشنبه‌ای با اتومبیل شخصی‌شان و همراه میهمان انگلیسی‌شان به خارج از پاریس رفته‌اند. پس از طی مسافتی، به جای خوش منظره‌ای می‌رسند که عبارت است از یک کافه و چند درخت و چند صندلی در زیر آن درختان. خانم فرانسوی به همسرش می‌گوید: "ببین، چه میزها و چه درختان قشنگی!" در نگرشهای پیشین آموزش زبان، معلم زبان قاعداً با سئوالهای متعدد و مرسوم درباره منظره و درخت و میز و صندلی و کافه، و توضیح صفت و فعل و فاعل و غیره، به توضیح این جمله می‌پردازد. اما در نگرش امروزی، در عین حال که مسائل صرف و نحو فراموش نمی‌شود، توضیح این جمله نه صرفاً از خلال این کلمات که از ورای این واژه‌ها بیان می‌شود، زیرا که اصولاً منظور این خانم نه درخت بوده و نه میز و صندلی؛ او با این جمله می‌خواسته است به همسرش بفهماند که "چند ساعتی است در راه هستیم، مهمان داریم، خسته شده‌ایم، تشنه و گرسنه هستیم، خوب است در این جا توقف کنیم و چیزی بنوشیم یا بخوریم و به استراحت بپردازیم".

در حقیقت، پس از پایان جنگ جهانی دوم، چرخشی اساسی در متدهای آموزشی زبان فرانسه پدید آمد. زیرا که دوران پس از جنگ هم‌زمان است با پایان امپراطوری فرانسه و پایان استعمار کهن و دولت فرانسه به این موضوع آگاه

پیشین، در حوزه زبان‌شناسی که هر جمله‌ای را براساس قسمتهای مختلف آن و واحدهای کوچک در هر جمله تحلیل می‌کردند، مفهوم «معنی» را مطرح کرد. او نخستین زبان‌شناسی است که این مفهوم را عمیقاً بررسی کرد و، باز هم برخلاف بزرگان پیشین زبان‌شناسی، زبان را از محدوده صرف و نحو بیرون کشید و مفاهیم فرازبانی دخیل و عمده‌ای نظیر جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی را در زبان مطرح کرد.

از سالهای ۱۹۷۰ به بعد، در زمینه آموزش زبان در اروپا اتفاق مهمی رخ داد و علت آن هم دقیقاً اوضاع سیاسی-اجتماعی اروپا بود زیرا با نزدیک شدن وحدت اروپا، موضوع زبان مسئله روز اروپاییان شد. اروپاییان، که تک‌زبانی شدن برایشان مطرح نبود، قهراً مجبور بودند وسایلی بیابند که بتوانند با یکدیگر رابطه برقرار کنند. بی‌آنکه بخواهیم رابطه‌ای آمرانه در این موضوع جستجو کنیم، به اتفاقی که از سالهای ۱۹۷۰ به بعد در حوزه زبان‌شناسی رخ داد اشاره کنیم. از این سالها به بعد، موضوع اصلی متدهای آموزشی، عناصر ارتباطات است. تمام شیوه‌های گفتار و نوشتار نه مثل گذشته از زاویه دستور زبان، بلکه از زاویه ارتباط و با زبان ارتباط تحلیل می‌شوند. در همین دوران، در سال ۱۹۷۱، شورای اروپا کمیسیونی برای تحقیق در فراگیری ساده‌تر و کارآمدتر زبان و آموزش زبان تشکیل می‌دهد. این طرح که «زبانهای زنده» نام می‌گیرد و به پروژه شماره ۴ معروف است از سال ۱۹۷۱ تا ۱۹۸۱ طول کشید. هدف این پروژه،

فرا دادن یک متد موثر و کارساز آموزش زبان در اختیار دولتهای اروپایی بود که نسل سوم این متدهای آموزش زبان فرانسه را می‌توان با متد آرشیل^۷ (۱۹۸۲) مشخص کرد.

متدهایی که از آن پس در زمینه آموزش زبان فرانسه عرضه شده‌اند، به رغم جنبه‌های نو و مثبت خود، از لحاظ بنیان متدلوژی، موضوع تازه‌ای ندارند. اما، نسل سوم متدهای آموزش زبان فرانسه و متدهایی که از آنها الهام گرفته‌اند و امروز در بازار وجود دارند، تفاوتی عظیم و اساسی با دو نسل پیشین خود دارند و از دیدگاه زبان‌شناسی، دارای کمال اهمیت‌اند. متدهای قبلی براساس نگرش تحلیلی پایه‌ریزی شده‌اند که

— واحدهای زبانی را متزع می‌کند تا بتواند آنها را تحلیل کند. در واقع، بر عناصر ساده زبان (در هر جمله) متمرکز می‌شود؛

— به شکلهای زبانی توجه دارد؛

— در جزئیات عناصر زبانی دقیق می‌شود؛

— پدیده‌های زبانی‌اش مستقل از زمان و مکان هستند؛

— با حرکت از یک تئوری پیش‌ساخته به

وقایع زبانی «مشروعیت» می‌بخشد؛

— مدلهایی در جزئیات مطرح می‌کند که عموماً در ارتباطات نه کارسازند و نه مفید؛

— تنها از زاویه زبان و دستور زبان به کار آموزش می‌پردازد و دیگر عاملهای دخیل را نادیده می‌گیرد.

در مقابل، «نگرش سیستمیک»^۸ (با

سیستماتیک اشنباه نشود) وجود دارد که تقریباً در تمام موارد در برابر نگرش تحلیلی قرار می‌گیرد.

اما این قلم بیشتر مایل است که در امور آموزش و سازماندهی شیوه تدریس، این دو نگرش را نه در برابر یکدیگر که، به یک مفهوم، در کنار همدیگر ببیند. سالها تجربه تدریس و سالها مشارکت، از دور و نزدیک، در بحثهای آموزشی و زبان‌شناختی در حوزه متدهای آموزشی زبان به ما آموخته است که هیچ بحثی را، هر چند که طرفدارانی فراوان در مرحله‌ای داشته باشد، حقیقت مسلم ندانیم، و اینکه باید با تکیه بر دستاوردهای علمی و با آگاهی همه جانبه به محیط خود و به نیاز مخاطبان خود در این زمینه قدم برداریم.

۱ مدیر گروه فرانسه دانشگاه امام صادق، مدیر بخش فرانسه کانون زبان ایران و رئیس بخش دلف و دلف کانون زبان ایران.

۲ متد Voix et Images de France

۳ Français fondamental

۴ Ferdinand de Saussure, Charles Bally, Pétar de Gubérina

۵ Méthode analytique

۶ structure de surface, structure profonde

۷ Archipel

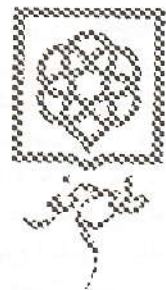
۸ approche systemique

طرح نو منتشر می‌کند

عشقی (۱۳۰۳-۱۲۷۳)

سیمای نجیب یک آنارشیست

محمد قائد



در هجویه‌ای که کسانی گمان می‌کنند درباره ملک الشعراء بهار است (اما بیشتر احتمال دارد خطاب به وحید دستگردی باشد) میرزاده عشقی در اقتفای غزل حافظ می‌سراید:

عامیان شعر تو با شکر برابر می‌کنند

عارفان زین وهم باطل خاک بر سر می‌کنند

اما در جای دیگر از افراد باسواد درخواست می‌کند که ترجیح بند «کلانمدیهای» او را در قهوه‌خانه‌ها برای همان مردم عامی بخوانند تا بیدار شوند. این دوگانگی در جهان‌بینی سیاسی-اجتماعی عشقی — شاعر پرشور، روزنامه‌نگار از خودگذشته و نیهیلیست بی‌باک — را چگونه می‌توان توضیح داد؟

این تنها ناهمخوانی در اندیشه عشقی نبود. در عین هواداری پرشور از آزادی و حمله‌های بی‌امان به خاندانهای حکومتگر، فکر جمهوریت در جامعه‌ای مانند ایران را با قاطعیتی متمایل به تعصب رد می‌کرد. در عین بی‌اعتقادی به خدا، دین را به‌عنوان میثاقی اجتماعی می‌پذیرفت. با بضاعت مختصرش برای مردم اصفهان و تهران اپرا روی صحنه می‌آورد و وقتی در این هوس روشنفکرانه از نظر مالی ضرر می‌کرد خلاق را به باد تندترین انتقادات می‌گرفت که درک هنری و استعداد پیشرفت ندارند.

با این همه، سیمای عشقی، به‌عنوان نخستین شهید راه قلم در دوران آخرین خاندان شاهی ایران، فراموش‌نشده‌ای است.